

تعالی مرا در میان چاه نگاه داشت و آن شخص بر کانه چاه بنشست و میگفت
گفتم خداوند قادر بر آنکه مرا آنچه پیرون آری و آن شران شخص نگاه داری
دیدم که بادی در من پیچید و مرا از چاه بالا انداخت آن شخص پیش من آمد و
و پای را بسوسید و غدر خواهری کرد و گفت سرفروگ کن که در خدمت تو باشم و در
اولت خود چنان شد که مرا روی حسد و آند از بس صدق و اخلاص که از روی
می دیدم و همیشه مصاحب من می بود تا از دنیا رفت **انحصار همدان**
بجاده وی از کبار مشایخ همدانست وی گفته که آید آقا کار من آن بود که با او
بودم تنها ما ناله شنیدم دست نیاز بر آوردم و گفته خدا و ناصح بیخبر و
جای مانده و ضیافت تو آمده ام چون این گفتم زدن از تاج که مرا می گویند
که ترا خوانده است گفتم باری این ممکن است که طفیل با کجا بیاید ناکاه کسی ایس
پشت من آواز داد باز که بستم دیدم که اعرابی منتر شتر سوار گفتم ای عجمی کجا
میروی گفتم می دارم گفتم وی نه دین زده است استطاعت شرط کرده است گفتم
آری ولیکن من طفیل را گفتم سبک طفیل تو ممکن گشاده است گفتم تو می آوی
که این شتر را عجمی را گفتم آری از شتر فرود آمد و بز پای گفتم برو و
خدای تعالی **ابو شیبان المفتح بجاده** نام وی صالح است معتم مصر بود
و در روزی که با او سعید خزان بوده هفتاد حج کتاده بود پناه و در سفر
از خیزه نشینان از سر راه بستنی و پادیه بتو کتدمی تو کت گشت

بگفت ترا خوانده است

3
بگفت ترا خوانده است

بجاده سبکی دید در پادیه که از تشنگی زانرا زدهان پیرون آمده بود بانگ
زد که گفتم که هفتاد حج سبک شربت آب بخورد شخصی بگ شربت آب بوی طبع
آن را بان سبک داد و گفت این بهتر است من از سبک های من نیکو که سواست الله
علیه و سلم فرموده که **فكك لثارت كبا كجری جزل ابو عقال بن علوان المهری**
از مشایخ معروفست و با ابو هریر اندلسی صحبت داشته و یکم بر تنه از
وقتی وی بخاست ابو عثمان مغربی گفته است که بعضی از اصحاب ابو عقال بر گفتند
که وی در زمه که چهار سال هیچ نخورد و هیچ بنیاشامید تا بمرد و بعضی بدین
گفته اند وی گفته که در ما من هفتاد رکوع دار بود ند در زمه که قطا افتاده بود
جز من و شش تن دیگر همه روز گذشت هیچ چیزی نیاقتیم از زندگی تو می بینیم
در سر من افتاد که تا که گشته برو و آن را در بر گیرم و بر اینجا می خواستم که چیزی
نخواستیم بر زمین بخیزیم و خود را با بخار سازیم و در کخانه در بر گفتم ای
چند بدت بر خاطر من گذشت و گفته شد دیدم که جان من من باز گشت و آن
ابیات اینست **سفت** عقدت علیک ممکن از خطاطری **عقد الجاه قارن**
حقوقا ان الیمان عدا علی فراوی علی بانک حلی صدقیقا
ما نالی بوجه مسأه **الاعمدت به البک طریقا** حسنی بانک عالم
صالح **اذکت مامونا علی سقیقا** باز گفتم و پشت بر زمره نهاده ناکاه
بگفت سوره آمد و در میان و بان بسیار و کاه سه از لیل طهاره همراه او و گفت

این هفتاد حج است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است

بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است

بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است
بگفت ترا خوانده است